

لنین و کمون پاریس  
ترجمہ و تنظیم: احمد آزادی جو



## پیشگفتار

کمون پاریس ، یکی از مشهورترین نقاط عطف تاریخ سوسیالیسم است. جنبشی توده‌ای که با رهبری پرولتاریا توانست بیش از دو ماه قدرت را دست گیرد. اما به سبب محدود لغزش‌هایی و همین‌طور مداخله‌گری همه‌جانبه امپریالیسم و بورژوازی ملی نتوانست به حیات خود ادامه دهد. در واقع کمون ، سرسختی کامل یک انقلاب را نداشت و به‌خصوص با دشمنانی که بعدها با قساوت جان‌تک‌تک انقلابیون و حتی مردم بی‌گناه شهر را گرفت ، با انعطاف برخورد کرد و همین ، یکی از دلایل شکست کمون بود که پس از شش روز مقاومت بر آن‌ها تحمیل شد. رنه سدی یو ، مورخ و روزنامه‌نگار فرانسوی سال‌ها پس از واقعه کمون اعلام کرد : کمون پاریس مقام مهمی در تاریخ سوسیالیسم دارد. نه فقط به خاطر کارهایی که کرد بلکه برای کارهایی که می‌توانست بکند اما نکرد.

در مورد کمون پاریس که تنها پس از گذشت چند سال به یک حماسه تبدیل گردید کتاب‌های متعددی نوشته شده است ولی سلسله نوشته‌های زیر بیشتر نقد استراتژی‌های کمون در کنار ستایش آن است. رهبر انقلاب اکبر ، کمون را از نقطه نظرات مختلف مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌دهد و اشتباهاتی که کمون مرتکب شده را هویدا می‌سازد تا درسی باشد برای مبارزان و انقلابیون نسل‌های آتی تا با تکیه بر تجربیات کمون پاریس و انقلاب اکبر زمینه براندازی دیکتاتوری را مهیا سازند.

## درس‌هایی از کمون پاریس

بعد از آنکه کودتا به انقلاب ۱۸۴۸ پایان داد، فرانسه برای ۱۸ سال زیر یوغ رژیم بناپارتی در آمد. این رژیم نه تنها باعث خرابی اقتصاد کشور شد بلکه موجب خفت و خواری ملی نیز گردید. پرولتاریا که بر ضد رژیم کهنه قد برافراشته بود، دو وظیفه را به عهده داشت: وظیفه عمومی ملی و وظیفه طبقاتی، یعنی رهایی فرانسه از اشغال آلمان و رهایی سوسیالیستی کارگران از چنگ سرمایه‌داری. پیوند میان این وظیفه بهترین وجه مشخصه کمون است.

بورژوازی در آن ایام دولت دفاع ملی را تشکیل داد و پرولتاریا مجبور بود تحت رهبری این دولت برای حفظ استقلال تمام ملت بجنگد. در واقع این دولت، دولت خیانت ملی بود. که مبارزه با پرولتاریای پاریس را وظیفه خود می‌دید. ولی پرولتاریا که به وسیله توهمات وطن پرستانه مسخ شده بود. متوجه این امر نشد. اندیشه‌های میهن پرستانه هنوز از زمان انقلاب کبیر قرن هجدهم مایه می‌گرفت و بر مغز سوسیالیست‌های کمون چیره بود، نامی مناسب‌تر از این اعلام خطر بورژوایی (سرزمین پدری در خطر است!) برای روزنامه خود پیدا نکرد.

اشتباهات شوم سوسیالیست‌های فرانسوی در همین ادغام وظایف متضاد یعنی وطن پرستی و سوسیالیسم، نهفته بود. مارکس پیش‌تر در مانیفست انترناسیونال، در سپتامبر ۱۸۷۰ به پرولتاریای فرانسه هشدار داده بود که دستخوش ایده‌های فریبنده ملی نگردند. در زمان انقلاب کبیر، تغییرات عمیقی صورت گرفته بودند و اختلافات طبقاتی تشدید یافته بودند، و اگر در آن ایام مبارزه بر علیه ارتجاع کل اروپا، تمام ملت انقلابی را به هم پیوند داده بود، دیگر پرولتاریا به خود اجازه نمی‌داد که منافع خود را با منافع طبقات دیگر که در واقع دشمنان او هستند مرتبط بداند. مسئولیت خواری ملی، به گردن دولت بورژوازی است و وظیفه پرولتاریا مبارزه برای رهایی کار از یوغ سرمایه‌داری است.

در عمل نیز ماهیت حقیقی وطن پرستی بورژوازی خیلی زود برملا شد. بعد از عقد قرارداد ننگین صلح با پروس، دولت ورسای به وظیفه بلا واسطه خود پرداخت و دست به کار مقابله با مسلح شدن کارگران پاریس که باعث ایجاد وحشت در او شده بودند گردید و کارگران با اعلام موجودیت کمون و جنگ داخلی به این سرکوب پاسخ دادند.

با وجودی که پرولتاریای سوسیالیست از گروه‌های پراکنده متعددی تشکیل شده بود. با این همه کمون نشانه درخشانی باری آن ارائه داد که پرولتاریا درک کند که وظیفه دموکراتیکی را که بورژوازی فقط قادر به اعلام آن بود، به اتفاق حل کند. پس از آنکه پرولتاریا قدرت را قبضه کرد، بدون هیچ گونه قانون‌گذاری مشکل، با آسانی و با مهارت به دموکراتیک کردن نظام اجتماعی تحقق بخشید. بوروکراسی را از میان برد و حق انتخاب شدن کارمندان دولت را به عهده دولت گذاشت.

البته بر اثر اشتباهات ثمران پیروزی درخشان از میان رفتند. پرولتاریا در نیمه راه توقف کرد. به جای آنکه به مصادره اموال غاصبین بپردازد، در این رویا به سر می‌برد که در سرزمینی که به وسیله اجرای وظایف عمومی متحد شده، عالی‌ترین عدالت به واقعیت خواهد پیوست. مثلاً مؤسساتی از قبیل بانک‌ها را تصاحب نکرد، در میان سوسیالیست‌ها هنوز تئوری پرودونی یعنی مبادله عادلانه و غیره حکومت می‌کرد. اشتباه دوم، خوش‌قلبی بیش از حد پرولتاریا بود. ضروری بود که پرولتاریا دشمنان خود را نابود می‌کرد ولی به جای این کار سعی کرد که آن‌ها را از نظر اخلاقی تحت تأثیر قرار

دهد و به اهمیت اقدامات نظامی در جنگ داخلی کم بها داد. و به جای آنکه پیروزی خود را در پاریس با حمله قاطعانه به ورسای تکمیل کند، مسامحه کرد و به دولت ورسای فرصت داد که نیروهای خود را جمع آوری نموده و برای هفته خونین مجهز کند.

با این همه کمون پاریس با وجود متمم اشتباهاتش، شکوهمندترین نمونه بزرگترین جنبش پرولتری قرن نوزدهم را ارائه داد. مارکس برای اهمیت تاریخی کمون پاریس ارج فراوان قائل بود. چنانچه کارگران در موقع حمله سپاه ورسای بر علیه مسلح شدن پرولتاریای پاریس بدون مبارزه سلاح خود را به زمین می گذاشتند، در این صورت تأثیر شومی که این نوع ضعف در جنبش پرولتاریا باقی می گذاشت و دلسردی حاصله از آن به مراتب بیشتر از ضررهایی می بود که به طبقه کارگر به خاطر مبارزه برای دفاع مسلحانه از سلاح های خود، مجبور به تحمل آن بود. هر اندازه هم که قربانیان کمون زیاد بوده باشد با این همه، اهمیتی که این کار برای مبارزه طبقه پرولتاریا دارد، اثر آن را خنثی می کند یعنی آنکه کمون جنبش سوسیالیستی را در اروپا به حرکت در آورد، قدرت جنگ داخلی را نشان داد و توهمات میهن پرستانه را از میان برد و به اعتقاد ساده لوحانه نسبت به کوشش های عمومی ملی بورژوازی خط بطلان کشید. کمون به پرولتاریای اروپا آموخت که باید وظایف جنبش سوسیالیستی را به طور دقیق مطرح سازد.

تجرباتی که پرولتاریا کسب کرده است به دست فراموشی سپرده نخواهد شد و طبقه کارگر از آن بهره خواهد برد. همان طور که روسیه در قیام دسامبر ۱۹۰۵ از استفاده کرد.

مرحله ای که پیش از انقلاب روسیه وجود داشت و انقلاب روسیه را آماده ساخت، شباهت مشخصی با مرحله یوغ ناپلئون بر فرانسه نشان می دهد. در روسیه نیز، دسته ای کشور را دستخوش خرابی اوضاع اقتصادی و خفت و خواری ملی ساخت. ولی برای مدت مدیدی یعنی تا زمانی که تکامل اجتماعی شرایط یک جنبش توده ای را به وجود نیاورده بود، انقلاب نمی تواند متولد شود و علیرغم تمام قهرمانی های پیش از انقلاب، حمله مجرد در بی تفاوتی توده های خلق خرد شد. و تنها سوسیال دموکراسی بود که به وسیله کار سخت و برنامه ریزی شده خود، توده ها را به بهترین اشکال مبارزاتی یعنی برای اکسیون های توده ای و برای جنگ مسلحانه داخلی آموزش داد.

سوسیال دموکراسی موفق شد گرایش های عمومی ملی و میهن پرستانه را در پرولتاریای جوان از بین ببرد، و بعد از آنکه در اثر مداخله بلاواسطه اش موفق شد مانیفست ۱۷ اکتبر را به تزار تحمیل نماید، پرولتاریا رها از توهمات عمومی ملی نیروهای طبقاتی اش را در تشکیلات توده های خود در شوراهای کارگری و شوراهای نمایندگان سربازان متمرکز ساخت و بدون توجه به تفاوت های زیادی که میان اهداف و وظایف انقلاب روسیه و انقلاب ۱۸۷۱ وجود دارد، پرولتاریای روسیه باید به همان شیوه های مبارزاتی که کمون پاریس شالوده آن را ریخت، یعنی همان جنگ داخلی متوسل شود. پرولتاریا با بهره از تعلیم می دانست که هنوز نباید وسایل مبارزاتی را کنار بگذارد، این ها در خدمت مصالح لحظه ای و منافع مداوم و روزمره او قرار دارد و برای ایام تدارک انقلاب لازم است. ب هر حال، پرولتاریا هرگز نباید فراموشی کند که مبارزه طبقاتی تحت شرایط مشخصی، شکل مبارزه مسلحانه و جنگ داخلی به خود می گیرد. لحظاتی وجود دارند که در آن، منافع پرولتاریا نابود ساختن بی پروای دشمن در میدان نبرد را ضروری می سازد. این را پرولتاریای فرانسه برای اولین بار به وسیله کمون نشان داده شد و پرولتاریای روسیه در قیام دسامبر خود به نحو درخشانی بر آن صحنه گذاشت.

اگرچه هر دوی این قیام‌های پر عظمت طبقه کارگر سرکوب شدند ولی قیام جدیدی فرا خواهد رسید که در آن ضعف  
قوای دشمنان پرولتاریا نشان داده خواهد شد و پرولتاریای سوسیالیست به پیروزی کامل نائل خواهد آمد.

## یادبود کمون پاریس

چهل سال از زمان اعلام موجودیت کمون پاریس می‌گذرد. پرولتاریای فرانسه به شیوهی سنتی از طریق تظاهرات و تجمعات یاد مردان انقلاب ۱۸ مارس ۱۸۷۱ را گرامی می‌دارد و اواخر مه، با زهم دسته‌گل‌هایی به آرامگاه شهیدان کمون و قربانیان "هفت مه" وحشتناک نثار می‌گردد و بر مزار آن‌ها بار دیگر سوگند یاد می‌شود که تا پیروزی قطعی ایده‌های آن‌ها و تحقق کامل وصیت‌نامه‌شان آرام نگرفته و مبارزه خواهند کرد.

راستی به چه دلیل است که نه‌تنها پرولتاریای فرانسه بلکه پرولتاریای تمام جهان با یادبود کمون پاریس به بزرگداشت پیشگامان خود می‌پردازند؟ و میراث کمون پاریس از چه چیز تشکیل می‌گردد؟

کمون یک پدیده خودجوش بود و هیچ‌کس آن را آگاهانه و با نقشه قبلی تدارک ندیده بود. شکست در جنگ با آلمان، مصائب ایام محاصره پاریس، شیوع بیکاری در میان پرولتاریا و اضمحلال خرده بورژوازی، خشم توده‌ها نسبت به طبقات بالا و مقامات دولتی که بی‌کفایتی کامل خود را به اثبات رسانده بودند باعث غلیان آرام در صفوف طبقه کارگر که از وضع خود ناراضی بودند و نظام اجتماعی دیگری را جست‌وجو می‌کرد. و البته ترکیب ارتجاعی مجلس ملی که موجب نگرانی نسبت به سرنویشت جمهوری شد. تمام این‌ها و خیلی موارد دیگر دست‌به‌دست هم دادند تا اهالی پاریس را به انقلاب ۱۸ مارس ۱۸۷۱ تشویق کند. انقلابی که قدرت را به نحو غیرمنتظره‌ای به دست گارد ملی و خرده بورژوازی که به طبقه کارگر نفوذ کرده بود سپرد.

این واقعه‌ای بود که تا آن زمان در تاریخ رخ نداده بود. تا آن وقت قدرت معمولاً در دست مالکین زمین و سرمایه‌داران یعنی در دست افراد مورد اعتماد آن‌ها قرار داشت که به اصطلاح بدنه حکومت را تشکیل می‌دادند. اما بعد از ۱۸ مارس وقت دولت همراه با قوای نظامی و پلیس و کارمندان دولتی از پاریس گریختند، خلق بر اوضاع مسلط شد. و قدرت به دست پرولتاریا افتاد. البته در جامعه مدرن، پرولتاریا که از نظر اقتصادی تحت یوغ سرمایه در آمده است نمی‌تواند بدون پاره کردن زنجیرهایی که آن را به سرمایه وصل کرده است حکومت کند. و درست به همین جهت جنبش کمون به‌طور گریزناپذیری لازم بود که رنگ سوسیالیستی به خود می‌گرفت. بدین معنی که می‌بایست برای سرنگون ساختن حکومت بورژوازی و سلطه سرمایه نموده و شالوده نظام اجتماعی موجود را نابود می‌ساخت.

این جنبش در ابتدا کاملاً ناهمگون و غیر مشخص بود و عده‌ای از متعصبین میهنی نیز به امید آنکه کمون جنگ علیه آلمان را از نو آغاز کرده و به فرجامی نیک سوق خواهد داد به آن ملحق شدند. جنبش، مورد پشتیبانی کاسب‌کاران خرد پا قرار گرفت آن‌ها اگر سفته‌هایشان باطل، و اجاره‌هایشان بخشیده نمی‌شد در وضعیت خطرناکی قرار می‌گرفتند. و بالاخره در ابتدای کار، بخشی از جمهوری خواهان بورژوا که می‌ترسیدند مبادا مجلس ملی ارتجاع بار دیگر رژیم سلطنتی را روی کار بیاورند نسبت به آن‌ها سمپاتی نشان می‌دادند. البته طبیعتاً نقش اصلی را در این جنبش کارگران بازی می‌کردند که در سال‌های آخر امپراطوری دوم تبلیغات سوسیالیستی مؤثری در میان‌شان صورت گرفته بود. به‌طوری که حتی عده‌ای از آن‌ها به عضویت انترناسیونال در آمده بودند.

فقط کارگران بودند که تا آخر به کمون وفادار ماندند. جمهوری خواهان بورژوا و خرده بورژوا خیلی زود از آن بریدند. عده‌ای از خصلت انقلابی سوسیالیستی پرولتری هراسناک شده بودند و دیگران وقتی دیدند که جنبش محکوم به شکستی غیرقابل پیشگیری می‌باشد، کنار کشیدند. فقط پرولتاریای بود که بدون بیم و هراس به‌طور خستگی‌ناپذیر از حکومت خود پشتیبانی کرد. فقط آن‌ها بودند که به خاطر آن مبارزه کردند و جان سپردند، یعنی در راه‌هایی طبقه کارگر و برای آینده‌ای بهتر برای زحمتگشان.

کمون پاریس که از طرف متحدان دیروزی خود تنها گذاشته شده بود و از جانب هیچ کس پشتیبانی نمی‌شد به‌طور اجتناب‌ناپذیری محکوم به شکست شده بود. مجموعه بورژوازی فرانسه، تمام مالکین، بورس بازان، کارخانه‌داران، تمام دزدهای بزرگ و کوچک و تمام استثمارگران بر ضد او متحد شدند. این ائتلاف بورژوازی که از جانب بیسمارک پشتیبانی می‌شد. موفق شد که دهقانان و خرده بورژواهای ناآگاه ایالت را بر ضد پرولتاریای پاریس برانگیزد و نیمی از پاریس را در حلقه آهنین محاصره در آورد. در چندین شهر بزرگ فرانسه کارگران به همین منوال برای قبضه کردن قدرت، کمون‌هایی تشکیل دادند و برای کمک به پاریس تلاش کردند. ولی این تلاش‌ها به سرعت با ناکامی مواجه شدند. به این ترتیب پاریس که ابتدا درفش قیام پرولتری را برافراشته بود، مجبور شد که روی پای خود بایستد و لاجرم به سقوط حتمی محکوم شود. انقلاب پیروزمند اجتماعی مستلزم دو پیش شرط می‌باشد: تکامل نیروهای مولده باید به سطح بالایی رسیده باشد و پرولتاریا آماده باشد. ولی در ۱۸۷۱ این دو پیش شرط موجود نبودند. سرمایه‌داری فرانسه هنوز رشد ناچیزی داشت و فرانسه در آن زمان یک کشور خرده بورژوایی محسوب می‌شد، از طرف دیگر طبقه کارگر فاقد حزب بود، آمادگی و تعلیم درازمدت طبقه کارگر که در مجموع هنوز حتی تجسم روشنی از وظایف خود و راه‌حل‌های آن نداشت، موجود نبود. نه یک تشکیلات جدی سیاسی پرولتری وجود داشت و نه اتحادیه‌های کارگری و سازمان‌های تعاونی گسترده.

البته اساسی‌ترین ضعف کمون، فرصت لازم برای تأمل و اندیشیدن بلامانع بر روی کارهای خود و پرداختن به تحقق برنامه‌هایش بود. کمون تازه به زحمت دست‌به‌کار شده بود تا دولت مستقر در ورسای با پشتیبانی کل بورژوازی، عملیات نظامی بر ضد پاریس را آغاز کرد و کمون مجبور بود که در وهله اول از خود دفاع نماید و تا آخر کار یعنی ۲۱ تا ۲۸ مه فرصت آن را پیدا نکرد که به‌طور جدی به کار دیگری بپردازد.

ضمناً علیرغم این شرایط نامساعد و باوجود کوتاه بودن طول حیاتش کمون موفق به انجام اقداماتی شد که مفهوم حقیقی و اهداف آن را به‌اندازه کافی مشخص می‌سازد. کمون تسلیح عمومی خلق را جانشین ارتش سنتی، این ابزار بلا اراده طبقات حاکمه نمود. کلیسا را از دولت جدا کرد، و بودجه‌های مذهبی را حذف کرد. به تعلیم و تربیت خلق خالص جهانی بخشید و بدین وسیله به زاندارم‌هایی که در لباس کشیش بودند، ضربه حساسی وارد ساخت. کمون به علت ضیف وقت موفق نشد تا در زمینه‌های صرفاً اجتماعی کارهای زیادی انجام دهد. اما همان مقدار کارهایی که انجام داد. خصلت آن را به‌عنوان حکومت خلق و حکومت کارگران نشان داد. در این دوره: کار شبانه کارگران متوقف شد، سیستم جرائم پولی یعنی همان تاراج‌گری که به‌صورت قانون درآمده ملغی گردید و بالاخره آن تصویب‌نامه معروف صادر گردید که بر مبنای آن تمام کارخانه‌ها، کارگاه‌ها و مؤسساتی که صاحبان قبلی‌شان آن‌ها را رها کرده و یا تعطیل نموده بودند به سازمان‌های تعاونی سپرده شدند تا آن‌ها را دوباره برای تولید بکار بی‌اندازند. و در عین حال کمون برای آنکه خصلت خود را به‌عنوان یک حکومت واقعاً دموکراتیک و پرولتری به اثبات رسانده باشد، مقرر داشت که حقوق هیچ

یک از کارمندان اداری و دولتی نباید بیش‌تر از دستمزد عادی کارگران بوده و تحت هیچ عنوان نباید بیشتر ۶۰۰۰ فرانک باشد.

تمامی این اقدامات به‌اندازه کافی شهادت از آن می‌داد که کمون برای دنیای قدیم که بر اساس استثمار و به بند کشیدن بناشده بود خطر مرگباری می‌باشد. به همین جهت جامعه سرمایه‌داری تا زمانی که پرچم سرخ پرولتاریا بر فراز شهر پاریس در اهتزاز بود، خواب راحتی نداشت. آن وقت ژنرال‌های بناپارتی که در مقابل آلمان‌ها به‌زانو درآمده بودند و فقط در برابر هم‌وطنان مغلوب خود رجز خوانی می‌کردند، کشتاری به راه انداختند که پاریس تا آن زمان به خود ندیده بود. قریب به سی هزار پاریسی به دست نظامیان درنده‌خو به قتل رسیدند و در حدود چهل هزار نفر دستگیر گشتند که بیشتر آن‌ها به دست جوخه اعدام سپرده شدند. هزاران تن به زندان‌ها و یا تبعیدگاه‌ها فرستاده شدند و در مجموع پاریس حدود صد هزار نفر از فرزندان خود را از دست داد و همین‌طور بهترین کارگزارانش را.

بورژوازی خوشحال بود و رهبر آن کوتوله‌ی خون‌آشام (تی‌یر) پس از قتل‌عامی که به‌وسیله ژنرال‌هایش انجام گرفت، اعلام کرد که: حالا برای مدت زیادی از سر سوسیالیسم خلاص شده‌ایم.

ولی این شعار بی‌شرمانه بورژوازی بی‌معنا بود. هنوز شش سال از سرکوب کمون نگذشته بود و هنوز عده زیادی از رزمندگان آن در زندان‌ها و تبعیدگاه‌ها به سر می‌بردند که جنبش کارگری نوینی در فرانسه به وجود آمد. نسل سوسیالیستی جدیدی که از تجارب پیشین خود درس گرفته ولی به هیچ وجه از شکست آن دچار هراس نگشته بود، در فشی را که از دست رزمندگان کمون بیرون آورد به دست گرفت و تحت شعار (زنده‌باد انقلاب اجتماعی) و (زنده‌باد کمون) ثابت‌قدم و متهورانه به حرکت درآمد. باز چند سال بعد حزب کارگری و آژیتاسیونی که به‌وسیله او گسترش یافته بود طبقات حاکمه را مجبور به آزادسازی عده‌ای از افراد زندانی کمون کرد.

نه‌تنها کارگران فرانسه بلکه پرولتاریای تمام جهان، یاد رزمندگان کمون را گرامی می‌دارند زیرا کمون به خاطر یک وسیله ملی نجات‌دهنده بلکه برای آزادی همه انسان‌های زحمتکش و تمام زجر دیدگان و محرومین مبارزه کرد. در هر کجا که پرولتاریا رنج می‌کشد و مبارزه می‌کند، به کمون پاریس به‌عنوان پیش‌تاز انقلاب اجتماعی احترام می‌گذارد. تصویر زندگی و مرگ او، دورنمای دولت کارگری‌اش، که در یکی از پایتخت‌های جهان قدرت را قبضه کرد و بیش از دو ماه در دست داشت، سرنوشت رزمندگان پر شهامت پرولتاریا و مصائب پس از شکست آن، همه این‌ها به جرئت میلیون‌ها کارگر افزود، امیدهای آن‌ها را زنده کرد و موجب علاقه آن‌ها به سوسیالیسم گردید. غرش توپ‌های پاریس عقب افتاده‌ترین اقشار پرولتاریا را نیز از خواب عمیقشان بیدار کرد و در همه‌جا موجبات تشدید تبلیغات انقلابی سوسیالیستی را فراهم آورد. درست به همین جهت است که کمون نمرده است و تا امروز در وجود تک‌تک ما زنده است.

امر کمون، امر انقلاب اجتماعی است. امر رهایی کامل سیاسی و اقتصادی زحمتکشان و امر پرولتاریای جهانی است و با این مفاهیم، کمون نیستی ناپذیر است.



## نامه‌های مارکس به کوکلمان

ارزیابی مارکس از کمون پاریس جان کلام محتویات نامه‌های او به کوکلمان را تشکیل می‌دهد. و اگر این ارزیابی را در مقابل برداشت جناح راست حزب سوسیال دموکرات روسیه قرار دهیم، آموزندگی خاصی خواهد داشت. پلخانف که بعد از دسامبر ۱۹۰۵ از فرط کم‌ظرفیتی فریاد کشید: (نباید به اسلحه متوسل می‌شدند!) شکست نفسی کرده و خود را با مارکس مقایسه می‌کند و می‌گوید که مارکس هم در سال ۱۸۷۰ به همین منوال انقلاب را متوقف کرد.

این درست است که مارکس به همان منوال مانع انقلاب شد. اما باید در نظر داشت که مقایسه‌ای که پلخانف میان خود و مارکس به عمل می‌آورد بر چه زمینه‌ای بنا شده.

پلخانف در دسامبر ۱۹۰۵ یک ماه پیش از نقطه اوج نخستین موج انقلابی در روسیه، نه تنها به هیچ وجه به پرولتاریا هشدار نداد، بلکه مستقیماً از این ضرورت سخن می‌گفت که باید طرح استفاده از سلاح‌ها را آموخت و خود را مسلح کرد. اما وقتی یک ماه بعد، مبارزه آغاز گردید، پلخانف بی درنگ و بدون آنکه از اهمیت این مبارزه و نقش آن در سیر کلی حوادث و ارتباطات آن با اشکال مبارزات قبلی حتی کم‌ترین تجزیه و تحلیلی کرده باشد، شروع به آن می‌کند که نقش روشنفکر استغفار کننده را بازی کند و اعلام می‌کند: «نباید به اسلحه متوسل می‌شدند»

مارکس سپتامبر ۱۸۷۰ شش ماه قبل از کمون، به کارگران فرانسه مستقیماً هشدار داد و ضمن یک پیام انترناسیونال نوشت: «شورش یک دیوانگی است.» او از قبل توهمات انترناسیونالیستی را که در رابطه با امکان جنبش به مفهوم ۱۷۹۲ بود کشف نمود و می‌دانست که نباید بعد بلکه ضروری است که قبل از وقوع حادثه بگوید: «نباید به اسلحه متوسل شوید» با وجود این وقتی این اقدام که مارکس در سپتامبر آن را بی‌ثمر اعلام داشته بود، در مارس ۱۸۷۱ رو به تحقق گذاشت، رفتار مارکس چگونه بود؟

آیا مارکس نیز مثل پلخانف از این موضوع استفاده کرد تا مخالفین خود یعنی پرودونیسست‌ها و بلانکیست‌ها را بدنام کند؟ آیا شروع به آن کرد که مثل یک معلم غرولند کند؛ من به شما گفتم، به شما هشدار دادم و حالا به رمانتیسیم خود رسیدید و به فاتتزی‌های انقلابی خود پی بردید؟

آیا همان‌طور که پلخانف با روش استاد مابانه‌ی یک تنگ‌نظر از خود راضی، رزمندگان دسامبر را سرزنش کرده است و او نیز در پایان کار اعضای کمون گفته بود: «نباید به اسلحه متوسل می‌شدند»؟

نه. مارکس در ۱۲ آوریل ۱۸۷۱ نامه پر شوری به کوکلمان می‌نویسد، نامه‌ای که ما با اشتیاق زینت‌بخش دیوار اتاق هر سوسیال دموکرات روسی، هر کارگر اهل مطالعه می‌کنیم.

مارکس که در سپتامبر ۱۸۷۰ قیام را یک دیوانگی خوانده بود، در آوریل ۱۸۷۱، از آنجا که شاهد یک جنبش خلقی، یک جنبش توده‌ای بود، بیشتر توجه و تمرکز خود را نسبت به شرکت‌کنندگان در این حادثه عظیم که در تاریخ جهانی جنبش انقلابی کامی به سوی پیش برداشته بود، معطوف می‌دارد.

مارکس می‌گوید این تلاشی است برای درهم شکستن دستگاه بوروکراسی - نظامی، تا این دستگاه از این دست به دست دیگر منتقل نشود. و برای کارگران پاریس که به وسیله پرودونیست‌ها و بلانکیست‌ها رهبری می‌شدند واقعاً حماسه سرایی می‌کند و می‌گوید: «چه انعطاف‌پذیر، چه انگیزه‌های تاریخی، عجب فداکاری و از خود گذشتگی‌ای در پاریسی‌ها وجود دارد. تاریخ نمونه‌ای شبیه این عظمت را سراغ ندارد.

مارکس انگیزه تاریخی توده‌ها را بالاتر از هر چیز قرار می‌دهد. راستی چه خوب بود اگر سوسیال‌دمکرات‌های ما در رابطه با ارزیابی از انگیزه تاریخی کارگران و دهقانان روسی در اکتبر و دسامبر ۱۹۰۵ از مارکس یاد می‌گرفتند!

آیا مخالفتی که بزرگ‌ترین متفکر جهان قبل از تجلی انگیزه تاریخی توده‌ها و شش ماه پیش از وقوع حادثه هولناک و پیش‌بینی آن، با بیان بی‌روح و مرده تنگ‌نظرانه پلخائف، از زمین تا آسمان فاصله ندارد؟

مارکس به‌عنوان حامی مبارزات توده‌ای با شور اشتیاق از تبعیدگاهش، لندن شاهد آن بود و از عمل بلا واسطه پاریسی‌های شیردل «جسور و وهم زده» انتقاد می‌کند.

راستی که چگونه در آن ایام خردمندان واقع‌بین امروزی ما به نام مارکسیست‌هایی که در روسیه‌ی سال‌های ۱۹۰۶ و ۱۹۰۷، رمانتیسیم انقلابی را از بیخ و بن مورد لعن و نفرین قرار داده بودند، مارکس را مورد تمسخر قرار می‌دادند. و چگونه آن ماتریالیست، اقتصاددان و دشمن خیال‌پردازی را که با نظر تکریم به شیردلان وی نگریست، به باد استهزا گرفته بودند. و چه اشک‌هایی از روی خنده تحقیرآمیز یا ترحم، درباره گرایش‌های طغیان‌گرانه و خیال‌پردازانه از چشمان خود در قوطی سرازیر کردند(۱).

مارکس به حکمت بانی خردمند نه‌گانه(۲) که از توصیف بهترین شکل مبارزه انقلابی هراس داشت. وقتی نگذاشت و برعکس درست مسائل تکنیکی قیام را بررسی کرد. برایش این سؤال مطرح بود: حمله یا دفاع؟ انکار که عملیات جنگی، پشت دروازه‌های لندن جریان دارد و پاسخ وی به این سؤال چنین است: حمله بدون چون و چرا و می‌نویسد «باید بلافاصله به طرف ورسای پیش روی می‌گردند»

و این جمله را در آوریل ۱۸۷۱ یعنی چند هفته قبل از خونریزی بزرگ ماه مه نوشت.

از نظر مارکس همان شورشیانی که به قول او به اقدام جنون‌آمیزی دست زده بودند، حال ضرورت داشت به طرف ورسای پیشروی کنند.

اما از نظر پلخائف در دسامبر ۱۹۰۵، برای دفاع در مقابل اولین ضرباتی که به آزادی‌های به دست آمده وارد می‌شد نباید به سلاح متوسل می‌شدند.

واقعاً که پلخائف بی‌جهت خود را با مارکس مقایسه نمی‌کرد!

مارکس در انتقاد تکنیکی خود چنین می‌افزاید: «اشتباه دوم؛ کمیته مرکزی قدرت را خیلی زود تحویل داد...»

مارکس رهبران را از یک قیام زودرس بر حذر می‌داشت ولی برای شیردلان پرولتاریا، یک مشاور عملی بود. وی همچون شرکت‌کننده‌ای در نبرد توده‌ها بود، توده‌هایی که بدون اعتنا به تئوری‌های غلط و اشتباهات بلانکی و پرودون تمام جنبش را به مرحله‌ای بالاتر ارتقا دادند.

مارکس می‌نویسد: «به هر تقدیر قیام کنونی پاریس، حتی اگر در مقابل گرگ‌ها، خوک‌ها و سگ‌های رذل جامعه پوسیده قدیم از پا درآید. شکوهمندترین عملی است که حزب ما از زمان شورش ژوئن پاریس به بعد انجام داده است.»

مارکس بدون آنکه حتی یک اشتباه کمون را از پرولتاریا مخفی نگاه داشته باشد، اثری را وقف این عمل شکوهمند آنان می‌نماید که تا به امروز بهترین رهنمود دهنده برای شیردلان و وحشت‌زاترین کابوس برای لیبرال‌ها و خوک‌های رادیکال است.

و پلخائف در رابطه با دسامبر ۱۹۰۵، وقت خود را وقف اثری می‌کند که تقریباً کتاب مقدس کادتها شده است.

بله.. بله بی‌جهت نبود که پلخائف خودش را با مارکس مقایسه می‌کرد!

ظاهراً کوگلمان در پاسخ مارکس ابراز تردید کرده و به بی‌نتیجه بودن موضوع بر اساس مغایرات واقع‌بینی با رمانتیسیم تذکراتی داده کمون را با قیام دیگری یعنی با تظاهرات مسلمان جویانه پاریسی‌ها در ۱۳ ژوئن ۱۸۴۹ مقایسه کرده بود.

مارکس بلافاصله در جواب کوگلمان با قاطعیت تأکید می‌کند: «واضح است اگر قرار بود فقط تحت شرایط کاملاً حتمی و مساعد به مبارزه دست یازیده شود، آن وقت تاریخ جهان خیلی ساده و بی‌دردسر شکل می‌گرفت.»

مارکس در سپتامبر ۱۸۷۰ قیام را یک جنون ناامید ولی وقتی توده‌ها قیام می‌کنند، مارکس می‌خواهد با آن‌ها همگام شود و همراه با آن‌ها از جریان مبارزه تعلیم بگیرد نه آنکه منشی مابانه تعالیمی را برای آن‌ها قرائت کند. او درک می‌کند که تلاش بر پایه حسابگری دقیق و مطلق قبلی یا شارلاتان بازی است یا یک خرده‌بینی نومیدانه. او واقعیت شهادت قهرمانانه و جانبازی کامل و انگیزه تاریخ‌ساز طبقه کارگر را مافوق همه چیز می‌داند. مارکس تاریخ را از دیدگاه آن‌هایی می‌بیند که بدون آنکه امکان حسابگری روی شانس‌های حتمی را داشته باشند، تاریخ ساخته‌اند و نه از دریچه چشم روشنفکران خرده‌گیری که واعظ مابانه می‌گویند؛ «این به آسانی قابل پیش‌بینی بود، نباید به اسلحه متوسل می‌شدند»

مارکس پی برده بود که لحظاتی در تاریخ وجود دارد که در آن‌ها مبارزه نومیدانه توده‌ها، حتی برای موضوعی که شانس موفقیت هم نداشته باشند، لازم است تا موجب آموزش بیشتر این توده‌ها و آمادگی بیشتر آن‌ها برای مبارزات آینده گردد.

برای حضرات به اصطلاح مارکسیست امروزی ما که با اشتیاق ولی به ناحق از مارکس نقل قول می‌کنند، آن هم فقط به خاطر آنکه ارزیابی او از گذشته را به عاریت گرفته باشند و نه کفایت بنا نمودن آینده را، طرح مسائل به این صورت برایشان کاملاً نامفهوم است. آری آن‌ها حتی با اصول بیگانه هستند. وقتی پلخائف پس از دسامبر ۱۹۰۵ دست به کار شد تا انقلاب را متوقف کند حتی یک لحظه هم به این موضوع فکر نکرده بود. ولی مارکس درست این مسئله را مطرح می‌کند. بدون آنکه به هیچ وجه فراموش کند که خود او در سپتامبر ۱۸۷۰ قیام را دیوانگی قلمداد کرده است.

او می نویسد؛ «بورژواهای رجاله ورسای ، پارسی‌ها را در مقابل این آلت‌رناتیو قرار داده که یا به مبارزه تن دهند و یا با تسلیم شدن به زانو در آیند. در حالت دوم یاس و دل‌سردی طبقه کارگر موجب فاجعه بسیار بزرگ‌تری می‌شد»

به این ترتیب می‌خواهیم به بررسی اجمالی از تعالیمی که مارکس ضمن نامه‌های خود به گوگلمان راجع به سیاست شایسته پروتاریا به ما داده است خاتمه دهیم.

طبقه کارگر روسیه یک‌بار ثابت کرد و باز هم به کرات ثابت خواهد کرد که قادر است، همچون کارگران کمون شیردلانه عمل کند.

۷ فوریه ۱۹۰۷

## درباره دموکراسی بورژوایی و دیکتاتوری پرولتاریا

همه کسانی که خود را سوسیالیست می‌نامند، کمون پاریس را با الفاظ جشن می‌گیرند زیرا می‌دانند که توده‌های کارگری سمپاتی فراوان و صادقانه نسبت به کمون دارند. کمون پاریس مشروط بودن تاریخی و ارزش محدود پارلمانتاریسم بورژوایی و دموکراسی بورژوایی را که در واقع در مقام مقایسه با قرون وسطا دارای ضوابط بسیار مترقیانه‌ای بود ولی در دوران انقلاب پرولتاریا ناگزیر به یک تغییر رادیکال اجتناب‌ناپذیر می‌باشند، به روشنی نشان داد. اتفاقاً مارکس که بیش از هر کس به اهمیت تاریخی کمون واقف بود، ضمن تجزیه و تحلیل خود از کمون خصلت استثمارگرانه دموکراسی بورژوایی و پارلمانتاریسم بورژوایی را که تحت آن طبقات ستم‌کش از این حق برخوردار می‌باشند که هر چند سال یک‌بار تعیین کنند که کدام عضو طبقه حاکمه باید «مردم را در پارلمان نمایندگی و بهتر بگویم پامال و سرکوب کند.» به اثبات رساند. اتفاقاً اکنون که جنبش شوراها، سراسر جهان را فراگرفته است و در مقابل چشم همه جهانیان راه کمون را ادامه می‌دهند، خائنین به سوسیالیسم، تجارب مشخص و آموزش‌های دقیق کمون پاریس را از یاد برده‌اند و بنجل‌های کهنه بورژوازی در مورد «دموکراسی به‌طور عام» تکرار می‌کنند که یک ضابطه غیر پارلمانتاری بوده است.

از همه این‌ها گذشته، این کمون عبارت از کوششی بود که برای ازهم‌پاشیده شدن دستگاه حکومتی و سازمان اداری، قضایی، نظامی و پلیسی مبارزه می‌کرد و سعی کرده بود که آن را از بیخ و بن برکند و یک تشکیلات خودمختار توده‌ای کارگری را که تفکیک قوه مقننه از قوه مجریه برایش معنایی نداشت جایگزین آن سازد. تمام جمهوری‌های بورژوا دموکراتیک عصر ما و از جمله جمهوری آلمان که با به مسخره کشیدن حقیقت از جانب خائنین به سوسیالیسم، جمهوری پرولتری معرفی می‌شوند، این دستگاه دولتی را حفظ می‌کنند. آشکارا و به‌وضوح نشان داده‌شده است که جار و جنجالی که برای دفاع از دموکراسی به‌طور به راه افتاده است، در واقع چیزی جز دفاع از بورژوازی و امتیازات استثمارگرانه آن نیست.

## کمون پاریس و وظایف دیکتاتوری پرولتاریا

این مطلب مسلم به ما می آموزد که شرکت نمایندگان پرولتاریای سوسیالیست با خرده بورژوازی در یک حکومت انقلابی از نظر اصول کاملاً مجاز، و حتی تحت شرایط معینی لازم می باشد. از این گذشته مطلب همچنان به ما نشان می دهد که وظیفه واقعی که کمون لازم بود انجام دهد، پیش از هر چیز عبارت بود از آنکه دیکتاتوری دموکراتیک و نه آنکه دیکتاتوری سوسیالیستی را تحقق بخشد. یعنی آنکه (برنامه حداقل) ما را اجرا نماید. و در نهایت این مطلب به ما اخطار که اگر بخواهیم از کمون پاریس بیاموزیم، نباید اشتباهات آن را تکرار کنیم. کمون بانک فرانسه را تصاحب نکرد، به به ورسای حمله ور نشد و برنامه روشنی نداشت. ما باید گام هایمان را بر طبق عملی پیروزمندانه آن، که نشان دهنده راه صحیح است برداریم. نباید صرفاً نام کمون را از مبارزین پر افتخار سال ۱۸۷۱ اخذ کنیم، نباید تک تک راه حل های آن را چشم بسته تقلید کنیم. بلکه باید با وضوح راه حل های برنامه ریزی شده و عملی را مطرح کنیم که با موفقیت روسیه منطبق باشد و در کلام، دیکتاتوری دموکراتیک انقلابی پرولتاریا و دهقانان عنوان شود.